

دریانوردی در ادبیات ساسانی در دوران نخست افسانه‌ای ایران

از : پروفیسور هادی حسن
ترجمه ، محمود تقضلی رایزن فرهنگی سابق در هند

مرحوم پروفیسور هادی حسن از استادان فاضل و عالی‌قدر دانشگاه علی‌گره در هند بود که به زبان و ادبیات ایران آشنائی فراوان و عشق آمیز داشت .
کتابها و رسالات و مقالات تحقیقی مرحوم هادی حسن بزبان فارسی درباره زبان و ادبیات فارسی بسیار است که مقداری از آنها هنوز هم که چندسال از درگذشت او میگذرد چاپ نشده باقی مانده است .

یکی از آثار نفیس و پر ارزش مرحوم هادی حسن کتابی است بزبان انگلیسی درباره تاریخ دریانوردی ایران .

این کتاب بیش از چهل سال قبل سال ۱۹۴۸ در لندن چاپ شده است و مرحوم اقبال لاهوری نیز بر آن مقدمه‌ای مختصر نوشته است .

اصل کتاب شامل یک مقدمه و هفت فصل است که طی آن با روشی تحقیقی و عمیق در زمینه این موضوع بسیار جالب مطالعه شده است .

فصول کتاب غیر از مقدمه بدینترتیبند :

دریانوردی ایران در دوران افسانه‌ای

دریانوردی هخامنشیان

وضع بازرگانی در شرق پیش از ظهور ایران ساسانی.

دریانوردی ساسانیان

دریانوردی ایران در نخستین دورانه‌های اسلامی

دریانوردی ایران از قرن دهم تا قرن شانزدهم.

قرائن و شواهد ادبیات ایران

امید است این کتاب که از نظر تاریخ و ادبیات ایران ارزش فراوان دارد هرچه زودتر بصورت کامل بفارسی ترجمه شود .

اینک ترجمه فصل اول کتاب که مربوط به دریانوردی ایران در دوران افسانه‌ای است در اینجا آورده میشود تا خوانندگان گرامی را مختصری با این کتاب آشنا سازد .

پس از او در زمان سلطنت ضحاک نیروی دریائی عظیمی برای تنبیه و سرکوبی بهو پادشاه سرندید (سیلان) که از دست نشاندگان مهرج پادشاه هند بود اعزام گشت .
مهرج غفلتاً با شورش بهو مواجه شده بود و از ضحاک پادشاه بزرگ که او را تحت حمایت خود داشت و در آن زمان در بیت المقدس بود کمک خواست . پادشاه ماردوش به این تقاضا

بنابر افسانه‌های ایرانی نخستین ایرانی که به کشتی سازی پرداخت جمشید پادشاه سلسله پیشدادیان بود که با کشتی خود برآب گذر کرد و از کشوری به کشوری رفت .
شاهنامه فردوسی درباره او میگوید :
گذر کرد از آنس بکشتی برآب
ز کشور به کشور برآمد شتاب

توجه کرد و فرمانهایی برای گرشاسب سردار ایرانی فرستاد که به هند برود و بهو را دستگیر سازد و در دربار مهراج بدار بکشد .

در گرشاسب نامه علی بن احمد اسدی که در سال ۵۸ هجری نوشته شده این فرمان چنین آمده است :

سوی کشور هند پرواز کن
سرندیب شه را ز کین ساز کن
بهو را ببند و از آنجا بیار
بدرگاه مهراج برکش بدار

بدینگونه نیروی دریائی مرکب از چند هزار کشتی از بیت المقدس حرکت کرد .

بفرموده ام تا ز دریا کنار
بیارند کشتی هزاران هزار
(گرشاسب نامه)

این نیرو در مدت شش ماه راه یکساله را طی کرد و به کالاه که بندری در جنوب خاک اصلی هند بود رسید . از آنجا سپاه ایران به سیلان رفت که بهو شانزده هزار فیل جنگی و دو میلیون سپاه برای مقابله گرد آورده بود . جزئیات نظامی این ماجرا از نظر ما ارزشی ندارد . خلاصه آن اینست : بهو شکست یافت و سپاه ایران با یکصدویست کشتی که مهراج با امتنان فراوان به ایشان داد به وطن بازگشت .

به ایرانیان داد کشتی دوشصت
به دو کشتی او با سپه برنشست
(گرشاسب نامه)

معلوم نیست که آیا مرگ موجب تحلیل رفتن سپاه ایران شده است یا امواج دریا کشتی های ناوگان ایران را فرو بلعیده است ؟

تصاویر منقول در گرشاسب نامه امکانی برای تجزیه و تحلیل یا تحقیقات بیشتر بوجود نمی آورد اما استدلال سرویلیام اوزلی^۱ در این مورد جالب است که میگوید : «مدت سمالی که خدمتگزاران سلیمان برای یافتن و برگشتن به سفر اوفیری صرف کردند درست دوبرابر یکسال ونیمی است که گرشاسب برای لشکر کشی به سیلان صرف کرد . و اگر در نظر بگیریم که در آن زمانهای باستان دریانوردی سورتی بسیار ناقص داشت و کشتی های کوچک و ضعیف برای سفرهای اقیانوس خیلی مناسب نبودند این زمان خیلی بی تناسب نیست . زیرا این

کشتی ها ناگیر بودند از تردیکی سواحل و خشکی ها و با کمک بادبان واحیاناً پارو حرکت کنند و بدینقرار طی کردن فاصله بین خلیج الاتنیک و تایرومان (سیلان) ناچار وقت زیادی لازم داشت . صرف نظر از آنکه لازم بود در جاهای مختلف برای تهیه آب و خوراک توقف شود و یا تأخیرهایی اتفاقی که ممکن بود بر اثر خرابی کشتی ها یا وجود دریانوردان بازرگان پیش آید .»

[در این مورد قابل تذکر است که در متن فوق اشتباهی در ترجمه روی داده است و مدت سفر گرشاسب یکسال ونیم ذکر شده است . یا شاید نسخه ای از گرشاسب نامه که در اختیار سرویلیام اوزلی بوده نادرست بوده است . زیرا در نسخه خطی گرشاسب نامه موزه بریتانیا در مورد سفر گرشاسب چنین آمده است :

بش ماه یکساله ره برنوشت
بی آزار و خرم بخشگی گذشت

و در نسخه خطی متعلق به شعبه انجمن آسیائی در بمبئی این بیت چنین است :

بش ماه یکساله ره در نوشت
بی آزار و خرم زد دریا گذشت]

با انتقال حکومت از پیشدادیان به کیانیان صحنه عملیات دریائی از سرندیب به هاماوران منتقل گردید . کیکاوس هنگام سفری در قلمرو خویش از نیروز عبور میکند و به سواحل مکران میرسد و تصمیم میگیرد که بشکلی ناگهانی به هاماوران فرود آید :

[بزد کوس و برداشت از نیروز
شده شاد دل شاه گیتی فروز
از ایران شد تا بتوران و چین
گذر کرد از آنپس به مکران زمین]

(شاهنامه)

بدینقرار کشتی ها و قایقهای بی شمار ساخته شد .

۱- تصور میشود کالا که در این افسانه از آن ذکر شده است با بندر کراه یا کراه (کرا) درمالاکا (سواحل غربی هند) قابل انطباق باشد .
به مقاله Kalah در انسیکلوپدی اسلام رجوع شود .
Sir, W. Ouseley - ۲

[بی اندازه کشتی و زورق ساخت

بیاراست لشکر بدو درنشاخت]

(شاهنامه)

وبعد آبهای زره را پشت سر نهاد و يك هزار فرسنگ مسافت را طی کرد تا سرانجام به جایی رسید که بربر درست راست و مصر درست چپ و هاماوران درست روبروش بود.

[خبر شد بدیشان که کاوس شاه

برآمد ز آب زره با سپاه

*

همانا که فرسنگ بودی هزار

اگر پای را رأی کردی شمار

*

بدست چش مصر و بربر راست

رهش در میانه بدان سو که خواست

به پیش اندرون شهر هاماوران

بهر کشوری در سپاهی گران]

(شاهنامه)

پروفیسور دارمستر^۴ از روی اسامی و اشاراتی که فردوسی

ذکر کرده معتقد شده است که هاماوران شکلی خاص از کلمه حسیب میباشد که مترادف یمن است و بنا بر توضیحی دیگر درباره شاهنامه «بربر همان بربر است که تقریباً مقابل عدن در ساحل سومالی میباشد. همین جاست که در نوشته های هیر و گلیف مصر قدیم پن - ت^۴ نامیده شده است و در [ترجمان کیکاووس] از پایگاه های عمده دادوستد بازرگانی بود و هنوز هم هست. وقتی که بادهای موسمی جنوب به غرب جهت خود را به بادهای شمال و مشرق تغییر میدهند هزاران کشتی و قایق بادی به اینجا می آیند و از اکتبر تا آوریل (مهترماه) تا فروردین ماه) هر سال در آنجا از بحام و فعالیت زیاد هست.» در مورد اسامی دیگر اشکالی وجود ندارد. نیمروز سیستان است و مصر هنوز همین نام را دارد. مکران هم سواحل بلوچستان میباشد. اما بکار بردن کلمه زره از طرف فردوسی موجب ابهامات غیر لازمی شده است.

امروزه زره نام یکی از سه ناحیه پست اطراف سیستان است که معمولاً صحرائی نمکرار میباشد و در مواقع طغیانهای آب بصورت باطلاق یا دریاچه درمی آید. اما ژنرال هوتوم

شیندلر^۵ می نویسد «احتمال دارد که تعدادی دریاچه های مشخص وجود داشته که اکنون به نمکرار های خشک مبدل شده اند. در افسانه های عامیانه ایران از دریای پهناور و ذکر میشود که از قزوین در شمال تا کرمان و مکران در جنوب و از ساوه در شمال تا نواحی پست سیستان در شرق گسترده بوده است. این افسانه ها که من آنها را در جاهای مختلفی در اطراف کویر مرکزی ایران شنیده ام نه فقط از دریائی بزرگ سخن میگویند بلکه در آنها اشاراتی از کشتی ها، جزیره ها، بندرها و فانوس های دریائی هم وجود دارد. شهر کهنه ای که بر روی ارتفاعات شمال شرقی قزوین میباشد در زبان عامیانه فانوس دریائی نام دارد. و دهکده بر چین در شمال یزد در محلی که از میبد دور نیست نام يك بندر و گمرکخانه قدیمی را دارد.»

بدین قرار اگر با نظر شیندلر و سایکس^۶ همراه شویم که در محل کویر مرکزی ایران يك دریای داخلی وجود داشته است باین نتیجه میرسیم که این تغییر جغرافیائی از ساخته های دنیای جدید نیست بلکه نتیجه حفظ نام قدیمی زره و تغییر معنی آن میباشد. بدین قرار کلمه جدید زره که برای باطلاق اطراف سیستان بکار میرود همان کلمه قدیمی دریاست و دریای زره که فردوسی از آن نام میبرد زمینهای پست کنونی سیستان نیست بلکه یادآور دریای بزرگ مرکزی است که در دورانهای ماقبل تاریخ نیز تأیید میشود زیرا «زره» در زبان پهلوی معادل کلمه «دریا» است که علاوه بر دریا بمعنی دریاچه ورود نیز میباشد.

و اگر^۷ از این معنی نتیجه میگیریم که اصطلاح «دریای زره» نه فقط زائده ای بی معنی است بلکه موجب گمراهی نیز میشود زیرا اگر کلمه «زره» بطور ساده به «دریا» ترجمه شود مفهوم صریحی بدست می دهد و «لشکر کشی دریایی کیکاووس بصورت کوششی برای تسلط بر راه بازرگانی باستانی بنظر می آید.»

آنچه گفتیم مربوط به افسانه هاست. اما این لشکر کشی هر چند اعتبار تاریخی ندارد از طرف تاریخ نویسان هم به آن اشاره شده است. مثلاً طبری و سعودی و ثعالبی متذکر میشوند که کیکاووس بطور موقت یمن را فتح کرد. ثعالبی میگوید: «کیکاوس پس از بازدید خراسان، جیل، فارس و عراق و رسیدگی به اوضاع آن ایالات و گماردن مامورانی در آنجاها برای فتح یمن حرکت کرد. و موقعیکه به آنجا رسید پادشاه آنجا

Prof. Darmasteter - ۳

Pun-t - ۴

Gen. A. Houtum Schindler - ۵

Sykes - ۶

Warner - ۷

ذوالاذعار پسر ذی المنار پسر الرائس الحمیری همراه با سران حمیر و شاهزادگان قحطان و رؤسای قبایل بربر به مقابله با او پرداخت و جنگی شدید در گرفت و جام مرگ دائماً در میان صفوف قشون می‌گشت.

آنچه ثعالبی نوشته در واقع هم خلاصه و تفصیلی مطالبی است که در شاهنامه آمده است زیرا از یکسو جزئیات سفر کیکاوس حذف شده است و از سوی دیگر نام پادشاهان حمیری بتفصیل نقل شده است. اما حمزه اصفهانی میگوید **العبد ذوالاذعار** حمیری برادر افریقائیها و پسر **ابرهذو المنار** و پسر **الحرث الرائس** بوده است. بدین‌ترتیب گزارشهای این مورخان همه یکدیگر را تأیید میکنند اما از آنجا که واقعیت و تخیل به آسانی درهم می‌آمیزد شاید بهتر آن باشد که بهیچوجه در پی آن نباشیم که افسانه را با تاریخ سازش دهیم.

اکنون به «شاهنامه» باز گردیم. کیکاوس پادشاه **هاماوران** را شکست میدهد و بعنوان غنیمت **جنگ سودابه** را که زیباترین پادشاه فاتح را اسیر خود ساخته است به چنگ می‌آورد. و راهی برای حيله و تزویر عرب‌ها که هر وقت قدرت و نیروشان بکار نمی‌آید بدان متوسل میشوند باز می‌گردد. **کیکاوس** به داخل دژی کشیده میشود و در آنجا محبوس میگردد. این اخبار دردناک به گوش رستم میرسد و سپاهی تجهیز میکند و با شتاب از راه دریا به **هاماوران** میرود زیرا راه خشکی بسیار خسته‌کننده و دور بود.

میشود و فرصتی برای فعالیت های دریانوردی پیش می‌آورد. **کیخسرو** نواده **کیکاوس** که جانشین او بود میخواست با **افراسیاب** که دوران عمرش به خزان رسیده بود و برگ عمرش زرد شده بود به نبرد بپردازد. **افراسیاب** برای سلامت خود تصمیم به فرار می‌گیرد و به کوهستان **اسپروز** «در سلسله جبال البرز در کناره‌های مازندران» می‌گریزد و از آنجا بسوی دریا میرود «که جز دریای خزر نمیتواند بود». در برابر این دریای عمیقی که نه میان‌هاش پیدا بود و نه کرانه‌اش، مدتی میان دو مرگ مرد ماند زیرا از پشت سر سپاه **کیخسرو** فرامیرسید و در پیش او دریای خطرناک گسترده بود و بهر تقدیر مرگ او مسلم مینمود از این‌رو **افراسیاب** ترجیح داد که به کشتی بنشیند و راه دریا را در پیش گیرد.

[چو نزدیک آن ژرف دریا رسید
مر او را میان و کرانه ندید
بفرمود تا مرد کشتی شمار
ببازد بکشتی ز دریا گذار
بدو گفت بر مایه **افراسیاب**
که خرم کسی کو بمیرد به آب

*

بفرمود تا مهتران هر کسی
بآب اندر آرند کشتی بسی
سوی گنگدز بادبان برکشید
ز نیک و ز بد ها سر اندر کشید]

کیخسرو کینه‌جو که بدنبال **افراسیاب** می‌ناخت وقتی به کنار دریا رسید نه از استواری دژ هجوم ناپذیر **خوارزم** اندیشید و نه از کربای گسترده که در برابرش سدی بود. و گفت اگر چرخ گردان مند کند از دریا خواهیم گذشت.

[بر آب زره بگذرانم سپاه
اگر چرخ گردان بود نیک‌خوام]

بدین‌گونه **کیخسرو** در تصمیم تعقیب **افراسیاب** از راه دریا بود. این راه از مکران می‌گذشت و **کیخسرو** یکسال در آنجا ماند تا کشتی‌ها و ملاحان را آماده سازد.

[جهاندار سالی به مکران بماند
ز هر جای کشتی‌گران را بخواند.

*

[بفرمود تا بر نشیند سپاه
پی رزم **هاماوران** کینه‌خوام
سوی ژرف دریا بیامد بچنگ
که بر خشک بر بود ره با درنگ
بکشتی و زورق سپاهی گران
رسیدند نزدیک **هاماوران**
بتاراج و کشتن بیاراستند
از آزر دم دلها ته پیراستند]

(شاهنامه)

رسیدن ناوگان ایران برای توطئه های حمیری ها ضربتی قاطع بود. رستم شکست ناپذیر از نو تسلط کامل ایران را در آنجا مستقر ساخت و با ضربات مکرری که بردشمن وارد کرد اعتبار سپاه ایران مضاعف شد. به این ترتیب وظیفه لشکر کشی رستم که برای کيفر دادن به حمیریها بود پایان پذیرفت و **کیکاوس** آزاد شد و فاتحانه به ایران بازگشت و داستان بیایان میرسد. درباره چگونگی نقل داستان پس از این به بحث می‌پردازیم. اما درباره حوادث دریائی باید به ماجرای دیگری هم پرداخت که به دشمنی دیرین و پایان ناپذیر ایران و توران مربوط

جو آمد بنزدیک آب زره
گشادند گردان میان از گره
همه کارسازان دریا برآه
ز چین و ز مکران همی برد شاه]

و موقعی که تدارکات آماده شد توشه یکساله را بر کشتی‌ها
نهاد و از خدا خواست که او را سلامت به خشکی برساند .

[بخشکی بکرد آنچه بایست کرد
جو کشتی بآب اندر افکند مرد

*

بفرمود تا توشه برداشتند
ز یکساله تا آب بگذاشتند

*

همی خواست از کردگار بلند
که او را بخشگی برد بی گزند]

گزشتند بر آب در هفت ماه
که بادی نکرد اندر ایشان نگاه

*

شگفت اندر آن آب مانده سپاه
نمودی به انگشت هر یک بشاه
بآب اندرون شیردیدند و گاو
همیداشتی گاو بر شیر تاو
همان مردم و مویها چون کمند

همه تن پرازبشم چون گوسفند
گروهی سران چون سرگاو میش
دو دست از پس پشت بد، پای پیش
یکی تن چوماهی و سر چون پلنگ
یکی سر چو گوروتش چون نهنگ
یکی را سرخوگ و تن چون بره
همه آب از اینها بدی یکسره
نمودی همی این بدان آن بدین

همی خواندندی جهان آفرین.]

کیخسرو پس از رسیدن به ساحل سیاه خود را در سرزمین
ناشناسی که در برابرش بود پیش برد . در این سرزمین مردم
به زبان مکران سخن میگفتند و شهرها به شهرهای چین شبیه
بود . کیخسرو مستقیماً پیش راند و گنگنه را مسخر ساخت
و یکسال تمام در آنجا ماند اما افراسیاب فریبکار را در هیچ جا
نیافت . پس با خود اندیشید که ممکن است افراسیاب از راه
دریا بازگشته باشد تا ایران را که در نبودن کیخسرو بی دفاع
مانده بود فتح کند . این گمان در ذهن او به یقین بدل گشت
و از فکر انتقام جوئی دست برداشت و عزم خود را تغییر داد و
تصمیم بازگشت گرفت .

تصمیم بازگشت گرفت .
مطالعه علوم انسانی و مطالعات بینگویی کیخسرو که در دست یافتن به افراسیاب ناکام
شده بود به بندرگاه بازگشت و با سپاهیان خود ؛ در یک هزار
کشتی آماده و مجهز نشست و شاه خود تنظیم بادبانها را زیر
نظر گرفت و با بهترین دریانوردان حرکت کرد . دو زورق
راهنما پیش میرفتند . ستاره‌ها مه‌ریان بودند و دریا آرام .
بادی مساعد برخاست و بادبانها را پر کرد بطوری که
راه یکساله در هفت ماه طی شد و کیخسرو از دریا گذشت و به
ایران بازگشت .

[چو خسرو بنزدیک دریا رسید

فرود آمد و بادبانها بدید
دوهفته بر آن روی دریا بماند
ز دیدار با گیو چندی براند

سفر دریا دشوار بود و دلها همه بیمناک . اما راه خود را
مستقیماً دنبال گرفتند و پس از شش ماه باد شمال برخاست و
ناوگان کیخسرو را بسوی گرداب فم‌الاسد راند . ولی دعای
شاه بی پاسخ نماند و خداوند چنان کرد که تندباد به کشتی‌های
او آسیب نرساند .
و بدینسان پس از هفت ماه سفر خطرناک که موجوداتی
شگفت‌انگیز در آب میدیدند کشتی‌ها به بندر رسیدند و بارهای
گرانبهای خود را خالی کردند .

[شش ماه کشتی برفتی بر آب
کز ساختی هر کس جای خواب
بهفتم که نیمی گزشتی ز سال
شدی کز و بیراه باد شمال
سر بادبان تیز بر کاشتی
خله پیش ملاح نگذاشتی
بجائی کشیدی ز راه خرد
که ملاح خواندیش فم‌الاسد

*

چنان ساخت یزدان که باد هوا
نشد تند با اختر پادشا

*

بفرمود تا کار بر ساختند
 دو زورق بآب اندر انداختند
 پس زورق اندر زکشتی هزار
 بآب اندرون راند پس شهریار
 شناسای کشتی هر آنکس که بود
 که بر ژرف دریا دلیری نمود
 بفرمود تا بادبان برکشند
 بدریای بی‌پایه اندر کشند
 همان آب دریای یکسال راه
 چنان تیز شد باد در هفت ماه
 که آتش و لشکر بدینو گذشت
 که از یاد کر آستین‌ترنگشت.

مقام‌ها را بشناسند و از آنان احتراز نمایند تا در امان باشند.»
 بدینگونه اعتقاد راجع به چگونگی آفرینش و شکل‌عالم
 مانع آن شده است که فردوسی به دریاشناسی و اقیانوس‌شناسی
 هم بپردازد و برای پنهان داشتن این ناآشنائی خود نام بنداری
 را که میشناخته در هر جا که لازم میدانسته بکار میبرد.

تخیلات شگفت‌انگیز موجب میشد که موجودات عجیب و
 غریبی توصیف شوند اما با خیال ممکن نبود که کشتی ساخته
 و روانه شود و فردوسی هم در این زمینه اطلاعاتی نداشته است.
 بهمین جهت در سراسر شاهنامه بهیچوجه درباره کشتی‌ها و
 فنون دریائی مطلبی وجود ندارد.

بدون تردید همین نقص شاهنامه که در ادبیات ایران
 بطور کلی مشترك است موجب تقویت این فکر شده که ایرانیان
 از دریا تنفر و وحشت داشته‌اند.

حقیقت اینست که هر چند ادبیات ایران از دریا اجتناب
 ورزیده و به آن نپرداخته است اما ایران خود چنین نبوده
 است. شواهد ادبیات ایران با واقعیات تاریخی توافق ندارد
 و نباید ملاک قضاوت قرار گیرد. اگر توصیفات فردوسی از
 دریا نادرست است نمیتوان گفت آنچه درباره سفرهای دریائی
 کیکاوس و کیخسرو نقل کرده است نیز ضرورتاً نادرست
 میباشد.

آیا از آنجهت که اسدی دریا را نمیشناخته باید سفر
 دریائی گرشاسب را هم مردود شمرد؟ اگر حرفی راست از
 دهان شیطان گفته شود دروغ نخواهد بود. گزارشهای اسدی
 و فردوسی هم از آنجهت که این دو نفر با دریا آشنائی
 شخصی نداشته‌اند نمیتواند مردود باشد و نادرست بشمار آید.

«گرشاسب‌نامه» و «شاهنامه» دست‌کم ادعائی شنیدنی
 را مطرح می‌سازند. محیط مه‌آلود افسانه سفر گرشاسب و کیکاوس
 را در دریای جنوب درخود گرفته است و غبار طبیعت و
 کهنگی ماجرا سفر کیخسرو را در دریای شمال در خود
 پوشانیده است اما از این میان آیا نمیتوان تصویری مرموز و مبهم
 از وجود يك نیروی دریائی برای پادشاه ایران داشت که با نشان
 پرچمهای کاوه بر روی آبهای نیلگون دریاها بر روی امواج
 زمان به سوی سرنذیب و حمیر و گنگ یعنی از یکسوی
 اقیانوس تا سوی دیگر آن در حرکت بوده‌اند؟

جریان این ماجراها با جزئیات و تفصیل در اختیار
 خواننده قرار دارد. از آنجا که این حوادث نادر بوده است
 جزئیات آن که معمولاً از طرف شاعر نقل نمیشود در اینجا
 آورده شده است. پروفیسور تلدکه^۸ میگوید «شاعر (فردوسی)
 وسننهائی که در پست سراو قرار داشته هیچگونه آشنائی و
 تجربه‌ای از دریانداشتند و اوحی به يك سفر دریائی نپرداخته‌است.
 زیرا بطوریکه در داستان می‌بینیم «وقتی افراسیاب از مقابل
 کیخسرو میگریزد از دریائی میگذرد که نمی‌تواند جز دریای
 خزر باشد در حالیکه کیخسرو که او را دنبال میکند از دریای
 مکران می‌رود و باز می‌گردد که دریای یلوچستان است.»
 طبعاً این توصیف حیرت‌انگیز و معنائی است. اما خود فردوسی
 این معما را هم حل میکند زیرا معتقد بوده است که «ایران
 اقلیم مرکزی است و هفت اقلیم دیگر که مجموع سطح زمین
 را تشکیل میدهند در اطراف آنست و اطراف همه آنها اقیانوس
 است. ورودهای سند، جیحون، ارس و دریای سیاه، تنگه
 بسفور، دریای مرمره، تنگه داردانل، دریای مدیترانه، رود
 نیل، اقیانوس هند، يك سلسله رود و دریاچه و خلیج و دریا
 هستند که همه با یکدیگر مربوط میباشند.»

با اینهمه باز هم جای ابهام باقی هست زیرا اگر دریای که
 بنام فم‌الاسد نامیده شده در آبهای زره نیست بلکه در دریای
 چین است.

[حمدالله مستوفی در کتاب ترمه القلوب میگوید «و در این بحر
 گردابها است که آنرا فم‌الاسد خوانند و در دورنیز گویند اگر
 کشتی دروافتد جز به ماشاءالله خلاصش نباشد و دریاورزان آن